

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی

سال چهاردهم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۴۰۱، پیاپی ۵۳، صص ۱۲۱-۱۵۰

DOI: 10.22099/JBA.2022.42718.4193

بررسی حکایت و منظومه‌ی بلوچی «باگین بشکرد» و مقایسه‌ی آن با حکایت امیرنصر سامانی و قصیده‌ی «بوی جوی مولیان» رودکی

عبدالغفور جهان‌دیده*

چکیده

داستان‌سرایی در ادبیات ایرانی سابقه‌ی دیرینی دارد و در این میان، اقوام ایرانی به‌ویژه بلوچ‌ها جایگاه خاصی دارند. از جمله داستان‌های مشهور در ادبیات بلوچی، ماجرای برانگیختن سیدخان برای دیدار و وصال محبوب در هجران، به‌وسیله‌ی شاعر بلوچ، ابراهیم راسکی، است که شباهت زیادی به حکایت برانگیختن امیرنصر سامانی به‌وسیله‌ی رودکی برای بازگشت به بخارا دارد. ابراهیم راسکی سراینده‌ی منظومه‌ی «باگین بشکرد» از شاعران برجسته‌ی ادبیات بلوچی در اواخر قرن سیزدهم هجری است. این منظومه سراسر در وصف دلدار و اسب خان و مسیر راهی است که خان آن را می‌پیماید. ابراهیم با منظومه‌ی خود، خان را برانگیخت تا به‌سرعت برای دیدار و وصال دلدار به شهر او برود و این منظومه از این جهت، با بوی جوی مولیان رودکی قابل تطبیق است. رودکی قصیده‌ی بوی جوی مولیان را در قرن سوم و ابراهیم راسکی منظومه‌ی باگین بشکرد را در قرن سیزدهم هجری قمری سروده‌اند. این پژوهش به روش توصیفی و تحلیل محتوا انجام شده است و نشان می‌دهد که سراینده‌گان دو منظومه در توصیف مناظر و شخصیت‌ها و مسیر راه مهارت خاصی داشته‌اند. هدف اصلی تحقیق، معرفی داستان گمنام سیدخان و فاطمه و بیان همانندی‌های آن با حکایت امیر نصر و قصیده‌ی بوی جوی مولیان

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار jahandideh@cmu.ac.ir

رودکی است. خنیاگران بزرگ، نسل به نسل عامل ماندگاری منظومه‌ی باگین بشکرد بوده‌اند و آوازخوانان معاصر همچنان این منظومه را در مجالس بزم و موسیقی می‌خوانند. **واژه‌های کلیدی:** ابراهیم راسکی، ادبیات تطبیقی، بوی جوی مولیان، رودکی، شعر بلوچی.

۱. مقدمه

درباره‌ی شعر و تأثیر آن بر احوال انسان‌ها سخنان و حکایت‌های گوناگونی گفته‌اند. نظامی عروضی در کتاب *چهارمقاله*، یکی از چهار مقالت را به شعر و شاعری و ویژگی‌های مربوط به این موضوع اختصاص داده است. وی در آغاز این بخش از کتاب، شاعری را صنعتی می‌داند که «معنی خُرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خُرد و نیکو را در خلعت زشت بازنماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند» (نظامی عروضی، ۱۳۳۱: ۴۲) مرتضی مطهری شعر را سخنی می‌داند که نازله‌ی روح است و می‌گوید: «اهل سخن خوب می‌دانند که روح تا در اهتزاز نباشد، سخن خوش از آن صادر نمی‌شود.» (مطهری، ۱۳۷۹: ۱۶).

حکایت‌ها و وقایع گوناگونی را در اثرگذاری شعر بر احوال انسان‌ها نقل کرده‌اند؛ برای نمونه در *اسرارالتوحید* آمده است که روزی قوآلی پیش شیخ ابوسعید این بیت از عماره مروزی را می‌خواند:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن تا بر دو لبِت بوسه دهم چونش بخوانی
چنان در ابوسعید تأثیر گذاشت که همان لحظه با گروه صوفیان برخاست و به زیارت خاک عماره رفت (رک. محمدبن منور، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۶۷).

شعر و خنیاگری دو جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ ایرانی بوده است و شاعران و نوازندگان از طبقات ممتاز دربار پادشاهان و امیران به شمار می‌آمده و در بسیاری از دربارهای بزرگ پادشاهان و مجالس امیران، شاعران و خنیاگران نقش کارسازی داشته‌اند. «اسامی نوازندگانی چون باربد، نکبسا، بامشاد، رامتین و سرکش که از دوره‌ی ساسانیان باقی مانده، نشان‌دهنده‌ی اهمیتی است که برای موسیقی قائل بوده‌اند. افسانه‌هایی که درباره‌ی

رساندن درخواست‌ها و پیام‌های مهم توسط نوازندگان نزد شاه نقل شده، نشان‌دهنده‌ی تأثیر فوق‌العاده‌ی آنان بر شاهان است. از جمله‌ی این افسانه‌ها چگونگی رساندن خبر مرگ شب‌دیز به خسرو پرویز است» (اخیانی، ۱۳۸۸: ۱۷۲).

باربد مشهورترین موسیقی‌دان و شاعر دوره‌ی ساسانی است. در باب مهارت این هنرمند در خنیاگری گفته‌اند که هرگاه حادثه‌ی ناگواری رخ می‌داد و درباریان از رساندن خبر آن به شاه هراس داشتند، از باربد می‌خواستند تا به کمک شعر و آهنگ، خشم شاه را فرونشاند. از جمله‌ی این حوادث مرگ شب‌دیز، اسب محبوب خسرو پرویز، است. شاه سوگند خورده بود که هرکس خبر مرگ شب‌دیز را بیاورد، او را خواهد کشت. چون این حادثه روی داد، کسی جرئت آن را نداشت که به شاه بگوید. به ناچار از باربد کمک خواستند. او نزد شاه رفت و نغمه‌ای سرود و در میان نغمه‌های خود گفت: شب‌دیز نمی‌کوشد، نمی‌چرد و نمی‌خوابد. پرویز گفت: پس در این صورت مرده است. باربد گفت: شاه چنین فرموده‌اند، بدین ترتیب آخورسالار از مرگ رهایی یافت (رک. همان: ۱۷۹؛ تفضلی، ۱۳۶۷: ۲۲۲۶).

شعر بلوچی در گذشته همواره با ساز و آواز همراه و انتقال آن به صورت شفاهی بوده است. «همراهی آواز با شعر سبب می‌شده بر تأثیر و جاذبه‌ی و کاربرد آن افزوده شود؛ همچنین چون شکل شفاهی داشته، یادسپاری و حفظ و انتقال آن ممکن و سهل بوده است» (ذوالفقاری، ۱۳۹۶: ۷۳).

شعر و خنیاگری در ادبیات قوم بلوچ بسیار اهمیت داشته و تأثیر این دو هنر در حکایت‌های گوناگونی روایت شده است. از جمله‌ی این حکایت‌ها، ماجرای سیدخان و همسرش، فاطمه بشاگردی، است که ابراهیم راسکی با شعر باگین بشکرد، خان را وادار کرد به سوی همسرش که مدت‌ها از او دور بود، برود.

در این نوشتار ابتدا به دلیل گمنام بودن ماجرا و منظومه‌ی باگین بشکرد، به گزارش و بررسی آن می‌پردازیم و سپس آن را با حکایت ابونصر سامانی و شعر جوی مولیان رودکی مقایسه می‌کنیم.

۱.۱. بیان مسئله

«اختلاف زبان در بین آثار ادبی، شرط اصلی انجام پژوهش‌های تطبیقی است. رسالت ادبیات تطبیقی در مفهوم فوق، غنا بخشیدن به ادبیات و زبان ملی است؛ از این رو زبان و ادبیات ملی، بخش جدایی‌ناپذیر پژوهش‌های تطبیقی و یکی از ارکان آن است» (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۵). گزارش و معرفی داستان و منظومه‌ی بلوچی باگین بشکرد و بررسی تطبیقی آن با حکایت امیر نصر سامانی و قصیده‌ی جوی مولیان رودکی از اهداف و مسائل اساسی پژوهش حاضر است؛ بنابراین کوشش شده که ضمن معرفی این اثر گمنام بلوچی، مضامین مشترک و متفاوت این دو حکایت و منظومه بررسی شوند و به سؤال‌های زیر پاسخ داده شود: ۱. ماجرای سیدخان و فاطمه مربوط به چه زمان و مکانی است؟ ۲. شخصیت‌های دو ماجرا چه ویژگی‌های مشترکی دارند؟ ۳. دو حکایت در چه وقایعی همانند هستند؟ ۴. دو منظومه در چه ویژگی‌هایی قابل تطابق هستند؟

۱.۲. روش تحقیق

روش تحقیق در ماجرا و منظومه‌ی باگین بشکرد میدانی است. نگارنده، منظومه را از آواز خنیاگران و داستان آن را از زبان راویان شنیده و یادداشت کرده و پس از گردآوری داستان و منظومه، به روش تحلیلی و توصیفی با حکایت امیرنصر سامانی و قصیده‌ی باد جوی مولیان رودکی بررسی مقایسه‌ای کرده است.

مشهورترین خنیاگران و آوازخوانانی که این منظومه را خوانده‌اند، شادروانان ملاموسی راسکی، غلام‌قادر راسکی، کمالان هوت و قادر داد راسکی هستند که در این پژوهش از متن آواز همه‌ی آن‌ها استفاده شده است.

۱.۳. پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی ماجرا و منظومه‌ی بلوچی باگین بشکرد هیچ تحقیق و تطبیقی انجام نشده است. خلاصه‌ای از داستان و منظومه‌ی آن را فقیر شاد به نقل از خنیاگران در کتاب میراث

(۲۰۱۶ چاپ پاکستان)، منتشر کرده است؛ اما درباره‌ی حکایت امیرنصر سامانی و قصیده‌ی رودکی، حسین ایمانیان (۱۳۹۶) در مقاله‌ی «دو چکامه‌ای که دو امیر را به وطن بازآورد» به بررسی و تطبیق این داستان با داستان هارون‌الرشید و برگشت او به شهر بغداد پرداخته است. منصور نمّری، شاعر عرب، به درخواست زبیده، همسر هارون‌الرشید خلیفه‌ی قدرتمند عباسی، با قصیده‌ای عربی خلیفه را مشتاق کرد که به بغداد برگردد.

۲. بحث

۲.۱. معرفی سیدخان و فاطمه

سیدهان Sayadhān یا سیدخان که با نام سعیدخان هم مشهور است، فرزند حسین خان نارویی و از خوانین پر قدرت ایل نارویی مکران که بعدها به شیرانی مشهور شدند، بوده است. این امیر به دلیل سخاوت و بخشندگی، به صفت «سخی» شهرت داشته است. مرکز حکومت او در شهر گه geh (نیکشهر کنونی) بوده و در دوران حکومتش «افزایش سرودن اشعار حماسی و وصف قهرمانان محلی و پرداختن به مجالس بزم فراهم آمد تا بدان جا که بلوچ‌های مکران این دوره را سال‌های طلایی لقب داده‌اند و از آن به‌عنوان «دوره‌ی بلوچی» یاد می‌کنند» (برقعی، ۱۳۳۶: ۴۵).

فاطمه یا فاطمه‌نسا از نجیب‌زادگان منطقه‌ی بشاگرد بوده است و پدر و پدربزرگش شه‌وردی خان و الله‌وردی خان گویا از امیرانی بوده‌اند که حکومت محلی بشاگرد یا حوزه‌هایی از این منطقه را در دست داشته‌اند. برخی می‌گویند دایره‌ی حکومت آن‌ها تا شهر فنوج گسترده بوده است. از آنجاکه سیدخان در سال ۱۳۳۳ هـ.ق، فوت کرده (رک. همان: ۴۶)؛ بنابراین این داستان مربوط به دوره‌ی قاجار است.

۲.۲. گزارش ماجرای سیدخان و فاطمه

ماجرای دیدار و هجران این دو تن را به چندگونه روایت می‌کنند و اختلاف‌هایی در این زمینه وجود دارد. قریب‌به‌اتفاق اختلاف روایات در دیدار نخستین و موقعیت

خانواده‌ی فاطمه است و در بقیه‌ی ماجرا که موضوع منظومه‌ی باغین بشکر است، اختلاف چندانی وجود ندارد. در روایتی آمده است که سردار سیدخان به نوعی بر حکومت پدر و پدربزرگ فاطمه مسلط می‌شود و این بانو را پس از این تسلط می‌بیند و جریان عشق و ازدواج پیش می‌آید. در روایتی دیگر، جنگ و تسلطی در کار نیست؛ بلکه سیدخان به قصد سر زدن از حوزه‌های فرمانروایی خود و جمع‌آوری مالیات به محل حکومت پدر فاطمه می‌رود و بانو را در آنجا می‌بیند و پس از خواستگاری، عقد می‌کند. به نظر می‌رسد روایت نخست قابل قبول‌تر باشد.

خان پس از عقد، بنا به دلایل نامعلوم نمی‌تواند بیش از چند روز در کنار همسرش بماند؛ حتی برخی می‌گویند که فرصت رفتن به حجله را پیدا نمی‌کند و آن را به زمانی دیگر وامی‌گذارد و با گروه همراهان خود، به مرکز حکمرانی خود شهر «گه» (نیکشهر) برمی‌گردد. یک سال از این ماجرا می‌گذرد، فاطمه از هجران همسر خود بی‌قرار می‌شود، چاره‌ای می‌اندیشد و پیکی را همراه با هدیه‌ای نزد ملاابراهیم راسکی می‌فرستد که کاری مانند طلسم و تعویذ انجام دهد تا همسر در هجران او به خانه برگردد. فاطمه به ابراهیم قول می‌دهد که در صورتی که با تعویذ یا هر فنی که می‌داند، کاری بکند که به آرزویش برسد، پاداشی بزرگ را به او خواهد داد. ملاابراهیم کلید حل مشکل را می‌داند و آن چیزی جز طلسم شعر سحرگونه او نبود. سحرگاهان کاغذ و قلمی برمی‌دارد و در ساحل دریای چابهار می‌نشیند و تا هنگام ظهر، شعر مشهور باغین بشکر (بشاگرد آباد) را می‌سراید و آن را پیش خود نگه می‌دارد و مترصد فرصتی می‌شود تا شعرش را به گوش خان برساند. روایت بر دوگونه است؛ گویند ابراهیم خنیاگر نبود تا با خنیاگری خود گیرایی شعرش را دوچندان کند؛ بنابراین شعر خود را به خنیاگری خوش‌آواز به نام پهلوان عبدالرحیم داد که آن را با آواز چنگ با حضور ابراهیم، در مجلس خان بخواند. مجلس خان برپا بود و مردم از هرسو به آنجا آمده بودند. طبق معمول شعرخوانی و خنیاگری، زینت‌بخش مجلس بود. خنیاگر آواز خود را با شعر ملاابراهیم آغاز کرد و آن را با آوازی بسیار دلنشین خواند.

در روایتی دیگر گویند: روزی سیدخان در چابهار از ملاابراهیم که در کنار او نشسته بود، درخواست کرد که با خواندن شعر، گرمی مجلس را بیفزاید. ملا فرصت را غنیمت شمرد و شعر بلند خود را در حضور او خواند.

سردار سیدخان، شعر دوست و سخن‌سنج بود و با متوجه شدن موضوع و تحت‌تأثیر گرفتن از شعر ملاابراهیم، بی‌درنگ بدون آنکه مجلس را به پایان برساند، پای بر رکاب اسب گذاشت و به سرعت به سوی بشاگرد تاخت. سرانجام او و فاطمه به وصال همدیگر رسیدند و ملاابراهیم در قبال شعر خود، هدیه‌های گران‌قیمتی دریافت کرد.

گویند که بانوفاطمه و سیدخان هدیه‌های زیادی از جمله تملک زمین‌هایی در روستای چراگان (چراغان) که در نزدیکی شهر راسک واقع است، به ابراهیم راسکی بخشیدند؛ ولی او با طبع شاعرانه‌ی خود و مناسب یافتن فرصت، هدیه‌های دیگری را هم درخواست کرد که برای دریافت آن‌ها شعری سرود و موارد درخواست خود را در آن شعر که به نام «داد شعر (شعر صله و بخشش)» مشهور است، مطرح کرد. ابراهیم در این شعر از واژه‌ها و ترکیبات فارسی بسیار استفاده می‌کند. صله‌های مورد درخواست ابراهیم در شعر «داد» این‌گونه آمده‌اند:

پنج خلعت مرحمت کن بر من ای روشن‌ضمیر
یک تفنگی مارتینی با دو صد پیکان تیر
مهری‌ای سوسن رواجین با همه رخت حریر
پنج گز قالیچه‌ای از نقش‌های کاشمیر
یک صفاهانی سگاری نقره‌مشتین مثل بیر
یک قبایی زرنگارین بهر دفع زمهریر

ای امیر روشن‌ضمیر پنج هدیه و پاداش را به من ببخشید / یک تفنگ مارتینی با دو صد تیر / یک شتر تندرو سواری خوش‌قامت با رحل و زین / قالیچه‌ی کشمیری پنج‌گزی / شمشیر صفاهانی تیز و گران‌بها / یک قبای زرنگار برای دفع سرمای سوزان.

۳.۲. منظومه‌ی باگین بشکرد

۳.۲.۱. سراینده‌ی منظومه

ابراهیم حسن، مشهور به ابراهیم راسکی، ابراهیم باهوئی و ملاابراهیم، از شاعران بزرگ بلوچی سرا در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم هـ.ق. است. از تاریخ دقیق به دنیا آمدنش اطلاعی در دست نیست. وفات وی در سال ۱۳۳۷ هـ.ق داده و آرامگاهش در شهر راسک، مرکز شهرستان سرباز، است.

بیشتر اشعار این شاعر به دلیل ثبت نشدن از بین رفته‌اند. آنچه باقی مانده است، منظومه‌ها و قطعاتی است که خنیاگران و راویان علاقه‌مند در حافظه‌ی خود سپرده و به دیگران انتقال داده‌اند. گفتنی است که پسر این شاعر، «ملا موسی»، (متوفی ۱۳۹۰ هـ.ق) و نوه‌اش، «غلام‌قادر رحمانی»، (متوفی ۱۳۸۴ شمسی) از بزرگ‌ترین خنیاگران بلوچستان بوده‌اند.

ابراهیم، شاعری خوش‌قریحه بود. سردار سیدخان نارویی، حاکم محلی و نماینده‌ی حکومت ایران در مکران، به او سخت علاقه‌مند بود و حمایتش می‌کرد. او جنگ‌ها و پیروزی‌ها و عشرت‌های خان را به زبان شعر توصیف می‌کرد.

اشعار عاشقانه‌ی ابراهیم، بسیار لطیف و مورد توجه شاعران پس از اوست. شهرتش بیشتر به شعر عاشقانه‌ی «باگین بشکرد bagēj baškard» اوست که از شاهکارهای ادبیات بلوچی به شمار می‌آید. ابراهیم در تصویرآفرینی و توصیف کم‌نظیر است و این ویژگی شعرش را نیز کم‌نظیر کرده است.

۳.۲.۲. تحلیل و بررسی منظومه‌ی باگین بشکرد

در تعریف ادیبان غرب، شعر غنایی شعری کوتاه و غیرروایی است و اگر بلند باشد، به آن شعر غنایی نمایشی (Dramatic) می‌گویند؛ زیرا معمولاً شعر وقتی طولانی می‌شود که متضمن داستانی باشد. از آنجاکه در ایران هنر نمایش رواج نداشته است، ما به شعرهای بلند غنایی ادبیات فارسی، شعر غنایی داستانی می‌گوییم (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۲۴).

منظومه، شعر روایی مفصلی است که معمولاً شاعر در آن به شرح ماجرا یا بازگویی داستانی حکمی و عرفانی، حماسی، تاریخی، عاشقانه یا طنزآمیز می‌پردازد (رک. میرصادقی، ۱۳۸۵: ۲۹۸).

در ادبیات بلوچی داستان‌سرایی جایگاه ویژه‌ای دارد و بیشتر داستان‌ها، به صورت منظوم یا روایت آمیخته با شعر هستند. داستان‌هایی که به شعر نبوده‌اند، کمتر توانسته‌اند در گذر روزگار پایدار بمانند. این ویژگی حتی داستان‌های عامیانه را نیز دربرمی‌گیرد. مشهورترین داستان‌های منظوم عاشقانه در ادبیات بلوچی، به بیش از بیست مورد می‌رسد. برخی از آن‌ها تاریخی کهن دارند و بعضی به دویست سال پیش برمی‌گردند و عده‌ای دیگر تاریخ معینی ندارند. سراینده‌ی بیشتر این منظومه‌ها نامعلوم است و فقط چند داستان که سرودن آن‌ها به زمان معاصر نزدیک‌تر است، سراینده‌ی مشخصی دارند. داستان و منظومه‌ی باگین بشکرد از جمله داستان‌هایی است که هم تاریخ و هم سراینده‌ی مشخصی دارد.

باگین بشکرد به معنای بشاگرد سرسبز و آباد است. «باگ» همان باغ و «ین» با یای مجهول و نون غنه، پسوند صفت‌ساز است؛ بنابراین «باگین» یعنی آنچه مانند باغ خوش‌منظر و آباد و سرسبز است. بشکرد در اصطلاح بلوچی به «بشاگرد» می‌گویند و آن «منطقه‌ای است در قسمت شرقی استان هرمزگان که شرق آن را بلوچستان، شمال آن را استان کرمان، جنوب آن را جلگه‌ها و تپه‌ماهورهای مجاور دریای عمان و غرب آن را محور میناب - سیریک، محدود می‌کند... زندگی در بشاگرد در گذشته به صورت عشایری بوده است. از ایل‌های قدیم این نواحی می‌توان از قفص (کوچ) و بلوص (بلوچ در کرمان) نام برد که اقوام صحرائشین بوده‌اند» (جوانشیر، ۱۳۷۸: ۱). این منظومه بدین جهت به این نام مشهور است که قسمت عمده‌ی توصیفات آن مربوط به منطقه‌ی بشاگرد است و همچنین این اصطلاح در مصراع چهارم منظومه ذکر شده.

منظومه ۱۳۱ بند (مصراع) دارد و از مهم‌ترین نمونه‌های شعر کلاسیک بلوچی است که تصرفی در آن نشده است؛ چون پسر و نوه‌ی شاعر از مهم‌ترین خنیاگرانی بوده‌اند که این شعر را بلافاصله از سراینده گرفته و خوانده‌اند و صدای آن‌ها در کاست‌ها مانده است؛ البته در آواز برخی از خنیاگران که از خانواده و نوادگان سراینده‌ی منظومه نبوده‌اند، تحریف‌ها و اشتباهاتی وجود دارد که بیشتر از روی غلط‌خوانی واژه‌ها پدید آمده است.

این منظومه، سبکی حماسی با درون‌مایه‌ای عاشقانه دارد و یکی از بهترین و استوارترین اشعار کلاسیک بلوچی است. توصیفات و تشبیهات بکر و تازه همراه با زبانی فخیم و استوار و موسیقی گوش‌نواز آن، تشخص خاصی به آن داده و می‌توان گفت که اگر ابراهیم حسن، همین یک منظومه را سروده بود و شعر دیگری نداشت، برای شهرتش و قرار گرفتنش در ردیف شاعران طراز اول بلوچی کافی بود.

منظومه پس از سرودن، در دسترس مردم و دوستداران شعر قرار گرفت و از همان زمان تا امروز، علاوه بر راویان و نقالان، خنیاگران بزرگ آن را همراه با موسیقی حماسی و پهلوانی خوانده‌اند. مشهورترین خنیاگر که صدایش ماندگار و بی‌نظیر است، پسر سراینده‌ی منظومه، ملاموسی، است. این خنیاگر اگر فقط همین منظومه را می‌خواند، در موسیقی بلوچی برای شهرت و جایگاه بلندش کافی بود. علاوه بر ملاموسی، خنیاگرانی مانند شادروانان غلام‌قادر رحمانی، قادربخش و کمالان هوت آن را با اثرپذیری از سبک ملاموسی خوانده‌اند و صدای آن‌ها موجود است.

شعر باگین بَشْکَرْد کلاً حکایت و توصیف طول سفر سردار سیدخان تا رسیدن به خانه‌ی یار است. درون‌مایه‌ی آن توصیف اندام و زیبایی‌های معشوق، شجاعت و دلیری سردار و وصف تیزگامی اسب و چگونگی رهسپار شدن سردار به بشاگرد و جایگاه معشوق است. سرانجام سراینده، شعر را با آوردن نام دلدار سیدخان، (فاطمه) با حروف ابجد به پایان می‌رساند.

ابراهیم منظومه را طبق سنتی که در ادبیات کلاسیک معمول است، با خطاب قرار دادن باد نسیم آغاز می‌کند و از آن خواهش می‌کند تا بوزد و ابرها آسمان را بپوشانند و باران ببارد و در این هوای لطیف، در نقش قاصد به بشاگرد برود و سلام و پیغام عاشق را به معشوق برساند. باد نسیم یا همان باد صبا در ادبیات فارسی نیز پیغام‌رسان و پیک عاشقان است و گاهی نیز بوی محبوب را به عاشق می‌رساند، چنانچه حافظ می‌گوید:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

(حافظ، ۱۳۷۱: ۶)

و در جایی دیگر گوید:

ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند گر از آن یار سفر کرده پیامی داری
(همان: ۶۰۸)

منظومه‌ی باگین بشکرد^۱ این‌گونه آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد:

ji samīn sar kan kōkeri šanzān	جی سمین سرکن کوکری شنزان
lāl o yākūt o lōlowān dranzān	لال و یاکوت و لولوان دَرَنزان
tihor o mātkōhi šamē kenzān	تیهر و ماتکوهی شمی کنزان
bāgēn baškarda ēr beday danzān	باگین بشکرده‌آیر بدی دنزان

هان ای باد نسیم، ابرها را برسان تا ببارند و
قطره‌های خود را مانند لعل و یاقوت و مروارید نثار کنند.
از میان کوه‌های بلند و سرکشیده بگذر و
خود را به بشاگرد آباد و سرسبز برسان.

yak damē jwānēḡ rahmatāḡ tēz kan	یک دمی جوانین رحمتان تیزکن
kōḡ o māḡi o kollāḡ golrēz kan	کوت و ماری و کُلان گلریزکن
sombolēḡ oheḡḡāḡ modawwar kan	سُنبلین اوهنگان مدورکن
mayzerēḡ simmānāḡ monawwar	میزرین سیمانان منورکن
kan šašdarēḡ bādgira mo?attar kan	ششدرین بادگیره معطرکن
šarsarēḡ golbō wa salām sar kan	شرسرین گلبو سلام سرکن
dor-nejāta pa halwata dar kan	دَرَنجات پَه هَلوت دَر کن
mni salām a gōḡ māhe anwar kan	مئی سلام گون ماه انورکن
majlesa bā sarw o sanawbar kan	مجلس با سرو و صنوبرکن

یک دم باران پررحمت را فروریز و
قلعه‌ها و کوشک‌ها و خانه‌ها را گلباران کن،
ابره‌های انبوه را جمع کن و
با با راندن آن‌ها، دشت‌های سرسبز را نورانی کن،
با قطره‌های خود کاخ ششدر دلدار را معطر کن
درودهای ما را به زیباروی گل‌اندام برسان،
با آن بانوی نژاده در خلوت سخن بگو و
پیغام‌های ما را به آن ماهر و بده!
نزد آن سرو کشیده قامت بنشین [و بگو]:

پیغام عاشق در منظومه‌ی باگین بشکرد این است که در عشق، صادق و وفادار است
و به دلدار اطمینان می‌دهد که دلش با اوست. در ضمن بیان پیغام، مشخصات دلدار را با
توصیفات زیبا، تشبیهات و استعارات جالب بیان می‌کند.

mahlekā hirēṅ setk o bāwar kan	مه‌لکا هیرین ستک و باور کن
gamzadēṅ drōtāṅ az dela dar kan	گمزدین دروتان از دل در کن
mā ra majnūne eške darwar kan	ما را مجنون عشق درور کن
čō begwaš dābāni zabādbūa	چو بگوش دابانی زبادبو
ā bolaṅd-bahtēṅ aswad-abrūa	آبلند بهتین آسودآبرو
kōṭe nāzāni ambarēṅ būa	کوت نازانی امبرین بو
čandanēṅ bādgire tarāzūa	چندین بادگیر ترازو
kol gole ančō bāg o bostān eṅt	گل گل، آنچو باگ و بوستان
sombolestāni čō šabe tār eṅt	سنبستان چو شب تار
rešta e rāhe āšekān gār eṅt	رشته‌ی راه آشکان گار

ای دلبر ماه‌رخسار، سخنان مرا باور کن
اندوه دوری و پیغام‌های شکوه‌آمیز را از دل بزدا
و ما را در عشق مانند مجنون بدان.

آن دلدار خوش‌خرام و نجیب را این‌گونه بگو،
 آن خوش‌اندام بلندبخت را،
 دلبری که بانوی نازنین کاخ است
 زینت‌بخش قصر صندل بو است.
 اتاق گل‌رخسار مانند باغ و بستان است.
 موهایش سیاه چون شب تار است.

اسیران عشق، در شب تاریک جعد زلف‌های او، راه خود را گم کرده‌اند.

sarbore šēṅkāṅ hāse zarkār eṅt
 ā kamēṅ abrū mesle syahmār eṅt
 har dokēṅ ayni kohlolanwār eṅt
 bini i tāje hodhodi swār eṅt
 korse horšida larzoki yār eṅt

سربرِ شینکان خاصِ زرکارِ انت
 آ خمین ابرو مثلِ سیه‌مارِ انت
 هر دُکین عین‌ئی کُحل‌الانوارِ انت
 بینی ئی تاجِ هُدهدی سوارِ انت
 قرص خورشیدِ لرزُکی یارِ انت

بر لبه‌های چادر نازکش زردوزی شده است.

ابروان قوس‌مانندش بسان مار سیاه است.

هر دو چشمش، گویا به سرمه آراسته شده است.

بینی‌اش همانند تاجِ هُدهد آراسته و زیباست.

بر چهره‌ی خورشیدمانندش، زیورها نمایان است.

dar sadap dorr o gawhar āpdār eṅt
 tahtage čini sohr o syah kār eṅt
 čah zanakdān a gabgab siṅgār eṅt
 lassahēṅ grēh o garden porhār eṅt
 halka i bandāṅ dah-tanāb-kār eṅt
 dar do lawha angošt šaš o čār eṅt
 čalla o pērōza telahkār eṅt
 yak-mani halhālāṅ harēb-kār eṅt

دَر صدف دُرّ و گوهر آیدارِ انت
 تهتگِ چینسی سهر و سیه‌کارِ انت
 چه زرخدان غبغب‌سینگارِ انت
 لسهین گریه و گردن پُره‌ارِ انت
 حلقه‌ئی بن‌دان ده طناب‌کارِ انت
 در دو لوح انگشت شش و چارِ انت
 چَلّه و پیروزه تلاه‌کارِ انت
 یَک منی خلخالان هریب‌کارِ انت

waš-sadā o waš-nāla o zār eṅt	وش صدا و وش نآله و زار انت
pād gōṅ nālaynāṅ hardō zēbdār eṅt	پاد گون نعلیان هر دو زیبدار انت
loḏḏaga kabg o āhū-raptār eṅt	لُددگ کبگ و آهورپتار انت
tāgča i nakšēṅ bō o ātār eṅt	تاگچه‌ئی نکشین بو و آتار انت

در دهان صدف مانندش دُر و گوهرهای آبدار است.

دندان‌هایش همانند تخته‌ای چینی است که با رنگ‌های سرخ و سیاه مزین شده است.

غبغب در کنار چاه زرخدان او آراسته است،

گریبان و گردن صافش با گردن‌بندهای گران‌بها،

ده انگشتر در بندهای انگشتان او با ساخت «طناب تار»^۳ وجود دارد.

انگشتان دو کف دستش،

دارای انگشتری‌های فیروزه‌ای و طلایی است.

خلخال‌های یک منی (سنگین و گران‌بها) که ساخت هرات است،

[در پاهایش] آواز دلنشین دارند.

با کفش‌هایی که در پایش زینده است،

همانند کبک می‌خرامد و مانند آهو راه می‌رود.

از پنجره‌ی نقش‌دار اتاقش بوی خوشی می‌آید.

شاعر در ادامه از زبان خان، به زمینه‌چینی سفر و توصیف اسب می‌پردازد و همچنان

از یاد دلدار غافل نیست.

ē do šaš mäh-ōṅ pūrawēṅ gwastag	ای دو شش ماه‌اون پوروین گوستگ
ḏillōṅ pa nākām az gola sestag	دیل‌اون پَه ناکام، از گُل سستگ
bōrōṅ māṅ sārteṅ mannahē bastag	بوراون مان سارتین منْهی بستگ
pošte sarkāra mahpalōṅ rastag	پشت سرکار مهپل‌اون رستگ
dūši māṅ čār-pāsēṅ šape nilla	دوشی مان چارپاسین شپ نیل
par hayāla bost bittag mani ḏilla	پر هیال بست بیتگ منی دیل
bar hawasnāki garretag pilla	بر هوسناکی گراتگ پیل

gomodāni bānżēṅ wakāb-šilla	گُمُبدانی بانزین وکاب‌شیل
wašša tarrēnit zēmal o zilla	وَشَّ تَرینیت زیمَل و زیل
dāštag golmēh o lōhēṅ zamzilla	داشتگ گُل‌میِه و لوهین زمزیل
bōr kalāt-kandēṅ par gal o šān eṅt	بور کلات کَندین پَر گُل و شان انت
gromčahēṅ dombi šikkagē mān eṅt	گُرمچیهین دُمبئی شیکگی مان انت
ganjēṅ baškard i zēdi ōmān eṅt	گنجین بشکردی زیدئی اومان انت

یک سال کامل گذشته است که

به ناچار از یار جدا شده‌ام.

اسبم را در زیر سایه بان خنکی نگه داشتم

و محمل امیرانه‌ای را با زین و ساز و برگ آراستم.

دیشب در سراسر شب ظلمانی،

به خیال [رسیدن به دوست] از خواب بیدار شدم.

اسب نیرومندم از روی هوس و سرکشی شیهه می‌کشید،

اسبی که در تاختن عقاب وار برمی‌خیزد،

آواز شیهه‌اش چه دلنشین و پر موسیقی است!

آن را [طناب متصل به] میخ بزرگ و زنجیر آهنی نگه داشته است.

اسب نیرومند و هجوم‌برنده، [در حال تاختن است]

و دُمش در حین تاختن [شلاق‌وار] صدا می‌دهد و مانند غنچه جمع می‌شود و

در اندیشه‌ی رسیدن به بشاگرد آباد است.

ā negārēṅ kōṭ i zarapšān eṅt	آ نگارین کوتی زراپشان انت
šah bozorgēṅ mahpaykar i mān eṅt	شَه بزرگین مه‌پیکرئی مان انت
gol-badan hamjense pariyaṅ eṅt	گُل‌بدن همجنس پریان انت
kohsari kabgē ča dariyaṅ eṅt	کُھسری کبگی چه دریان انت
čini golpōši ambariyaṅ eṅt	چینی گُل‌پوشئی امبریان انت
rūi čō šamse hāwariyaṅ eṅt	روئی چو شمس خاوریان انت
pādi māṅ kēčdōčēṅ zaiyaṅ eṅt	پادی ئی مان کیچ‌دوچین زریان انت

dōst wapādārēṅ gaṭṭ o hayrān eṅt دوست و پادارین گت و هیران انت
 gōṅ gamāṅ neštag sina beryān eṅt گون گمان نشتگ سینه بریان انت

[در شهری که] قلعه‌ی نقش‌دار و زیبایی در آنجاست.
 و [در آن قلعه] دلبر مه‌پیکر و نژاده ساکن است.
 آن گل‌بدن در زیبایی همجنس پری‌هاست.
 کبک دری و کھساری است.
 لباس‌های رنگارنگ و خوشبوی چینی بر تن دارد.
 رخسارش روشن چون خورشید است.
 کفش‌های زردوزی‌شده‌ی کیچی را پوشیده است.
 دلدار وفادار [بیر اثر هجران] سرگشته و گرفتار و
 با اندوه دل‌نشسته است و می‌نالد.

man rawāṅ ṓdā hekmate šāha من روان اودا حکمت شاه
 čō gwašāṅ man grāṅkimatēṅ māha چو گوشان من گران‌کیمتین ماه
 kolle kārāni sarwarēṅ brāha کل کارانی سرورین بُراه
 čō golandāma neštag bēdāha چو گل‌اندام نشتگ بیداه
 šišomēṅ that o bōp o bārgāha شیشمین تهت و بوپ و بارگاه
 ṓdā māṅ borzēṅ gwātgere sāha اودا مان بُرزین گواتگر ساه
 entezār eṅt pa mādenēṅ rāha انتظارانت پسه مادنین راه
 māra dōsteṅt ā mesle arwāha مارا دوست انت آ مثل ارواه
 jah janāṅ yak rōčē anāgāha جه جنان یک روچی اناگاه
 māṅ šapē loṅjēṅ tā sahangāha مان شپی لُنجین تا سحرگاه
 čārēnit mājinōṅ sar mazan-nāmēṅ چارنیت ماجینان سر مزن‌نامین
 kas-mayandēš o mast o hodkāmēṅ کس میندیش و مست و خودکامین
 bōr-ōṅ timār kot doldol-andāmēṅ بوراون تیمار گت دلدل‌اندامین
 manzelāni markab šetāb-gāmēṅ منزلانی مرکب شتاب گامین

من به خواست خداوند به پیش می‌روم
 و با آن دلبر ارجمند، هم‌سخن می‌شوم،
 -دلبری که سرور زیارویان است-
 من بی‌خبر [می‌روم درحالی‌که] او مانند «گل‌اندام» نشسته و
 در بارگاه بر روی تشک‌های نرم تخت ساج [تکیه داده است].
 آنجا زیر سایه‌ی بادگیر طبقه‌ی بالای قلعه،
 منتظر است و هر دم چشم بر راه دوخته است،
 من او را مانند روان دوست دارم.
 یک بار به ناگهانی برمی‌خیزم،
 در شبی تاریک و ظلمانی،
 معجونی از مست‌کننده‌ها آماده می‌کنم و می‌خورم تا
 سرمست و نترس و سرکش شوم.
 اسبِ دلدل‌اندامم را آماده کردم،
 اسبی که تندرو و بلندگام است.

در ادامه به توصیف اسب عاشق می‌پردازد. توصیف اسب و تاختن آن در این شعر، به
 بهترین شکل به نظم درآمده است و برخی از وصف‌ها تازه هستند و بسیار هنرمندانه سروده
 شده‌اند؛ برای نمونه در چند بند (مصراع) زیر، این‌گونه تاختن اسب را به تصویر می‌کشد:

ji mani rāhāni komayt mastēṅ	جی منی راهانی کُمیت مستین
grohbar o lassā o zabardastēṅ	گُره‌بَر و لَسَا و زبردستین
rahraw o por-šawk o wakāb-šastēṅ	ره‌رو و پُرشَوک و وکاب‌شستین
zēn-ōṅ par pilli šānahāṅ bastēṅ	زین‌اون پَر پیلّی شانه‌هان بستین
tawkale sattārēṅ hodāwanda	توکلِ ستارین هُداوند
bōr hawasnākēṅ bōtkag az banda	بور هوسناکین بوت‌کگ از بند
šōr kotag kohbāṅzēṅ gazab-graṅda	شور کُتگ کُه‌بانزین گُزب‌گُرد
dēm parā lāle jāgah o handa	دیم پَرَا لالِ جاگه و هِنَد
bandāṅ myāna ba mesle parwēza	بندان میّانَ به مثل پرویز

byā nakib sanj kan sendi šabdēza
manzelāni bānžēn wakāb-hēza
wārt kadimān pa saŋge tabrēza
hamlahān kaddāyān lagāmreza

ییا نکیب، سنج کن سندی شبدیز
منزلانی بانزین وکاب‌هیز
وارت کدیمان پ‌ه سنگ تبریز
هملهان کدایان لگام‌ریز

آفرین بر تو ای کمیت رهوار و سرکش!

اسبی که سریع و با اندام زیبا و ورزیده و

خستگی‌ناپذیر و چست و تیزگام هستی.

زین را بر پشت پیل‌گونه‌ی آن بستم.

با توکل به خداوند ستار،

بند افسار اسب سرکش را باز کردم،

اسبی که مانند عقاب تیزپرواز بود و رعده‌گونه می‌غرید، یک‌باره برخاست

و به سوی سرزمین دلدار به راه افتاد.

من نیز بسان خسرو پرویز آماده بودم.

ای اسب‌بان! اسب سندی شبدیزماندم را زین و یراق کن،

اسبی که رهنورد منزل‌ها و شتابنده‌ی پرسرعت است و

علف‌های خود را به وزن تبریز^۴ می‌خورد.

اسیم را به تاختن واداشتم.

با فشار دادن مهمیز، اسب از جا برخاست

man gōn mahmēza bōr bešōrēntag

az halālān badr i bemōrēntag

šast jant čō sānđān hazāriyān

panjagān dranžān enj mazāriyān

jogg i čōn sabzēn sāwaři sōnđān

pambaw i šeng-šeng-aŋt pamā kōnđān

manzelān gwāzēn i šalāni-ya

kawrdap o zēdān hārmalāni-ya

من گون مهمیز بور بشوریتنگ

از هالالان بدرئی بموریتنگ

شست جنت چو ساندان هزاریان

پنجگان درنزان انت مزاریان

جگگی چو سبزین ساوری سوندان

پمبوی شنگ‌شنگ انت پ‌ما کوندان

منزلان گوازیین نی شلانی

کوردپ و زی‌سدان هارملانی

saršamāṅ borzēṅ sartalāni-ya سرشمان بُرزیسن سرتلانی
niyyata didāre pelāni-ya نیئت دیدارِ پلانی

با فشار دادن مهمیزها اسب را به حرکت درمی‌آورد و اسب آن‌قدر سریع می‌تازد که هلال‌ها را به بدرها می‌کوبد، استعاره از «پاها و دست‌هایش به هم برخورد می‌کنند». هلال استعاره از نعل است که بر پاهای جلوی اسب می‌کوبیده‌اند و بدر (ماه کامل) استعاره از پاهای عقب است که سم‌ها به شکل ماه کامل هستند و در سرعت زیاد اسب پاهای جلو و عقب آن‌قدر به هم نزدیک می‌شوند که گویا به هم برخورد می‌کنند. در دو مصراع بعد می‌گوید اسب درحالی‌که می‌تازد، کف‌های دهانش همانند کف‌های امواج دریاست و در تشبیهی پنهان، اسب را هم به امواج سهمگین دریا و کف‌های دهان اسب را به پنبه‌هایی تشبیه می‌کند که بر زانوانش پراکنده می‌شوند و در مصراع‌های بعد می‌گوید:

اسب به سرعت منزل‌ها را می‌پیماید،

و از میان رودها و مرغزاران و دشت‌ها می‌گذرد،

تپه‌ها و کوه‌های بلند میان راه را طی می‌کند،

به قصد این‌که دلدار را ببیند (دو دل‌داده همدیگر را زودتر ببینند).

لحظه‌ی دیدار یار نیز از توصیفات جذاب و هنرمندانه‌ی شاعر است و زمانی‌که عاشق به خانه‌ی محبوب نزدیک می‌شود و شیبه‌ی دل‌انگیز اسب در گوش دلدار چون موسیقی دل‌انگیزی می‌پیچد و از پنجره به خاطر خواهش نگاه می‌کند و به استقبالش می‌آید و اسباب پذیرایی آماده است و هر دو در کنار هم به آرامش وصال می‌رسند.

rapta hažnāl pa mast o bēsāri	رپته هژنال په مست و بی‌ساری
dūrsarēṅ wadd i malletaṅ hāri	دورسریسن ودئی ملات آنت هاری
bōr halāncān eṅt šegrawē kāri	بور هالانچان انت شگروی کاری
zilla pa waššēṅ zēmalē dāri	زیل په وشیشن زیملی داری
dōst bozorgēṅ māṅ tāgčahē čāri	دوست بزرگین مان تاگچه‌ی چاری
mallaḡi ḡilla dir timmāri	ملگی دیل دیمر تیماری
lāl perbandīt hamčō nōksirān	لال پرندیت همچو نوک‌سیران

gwānjk jant kārdār o habargirān	گوانک جنت کاردار و هبرگیران
koṭṭi māṅ zarrēṅ wānagē hirān	کتی مان زرین وانگی هیران
atr o tātāre mesk o ambirān	عطر و تاتار مسک و انبیران
mālit pa gerddorr o galūgirān	مالیت په گرددور و گلوگیران
sōba lōṭāṅ ča moršed o pirān	سوب لوتان چه مرشد و پیران
wādaha āwortēṅ mana bōra	واده آورتین من بـور
bar hodāwande kodrat o zōra	بر هداوند کدرت و زور
borti oḏā māṅ gwātgere kolla	بورت ئی اودا مان گواتگر کل
jāni māṅ bādgire sari ṭolla	جانسی مان بادگیر سری تل
bāg i porreṅ ča āsomi polla	باگ ئی پر انت چه اسمی پل
čaṅḏi kešmiri sūrati jolla	چندی کشمیری سورتی جل
man gonā dābāni bolaṅdbahta	من گنا دابانی بلندبخت

اسب با سرمستی و خستگی ناپذیری خود، راه را پیمود
دشت‌های دور و دراز را پشت سر گذاشت.

اسب درحالی‌که در تک و تاز بود، شیپه‌ای می‌کشید،

آهنگی خوش را سر می‌داد

دلدار نژاده از میان پنجره‌ای نگاه می‌کند،

و از دور قامت خرامان مرا می‌پاید

آن دلبر خود را همچون نوعروسان می‌آراید

و خادمان و خبررسان‌های خود را صدا می‌زند

و در درون هاوونی زرین، هل‌های خوشبو را می‌کوبد [و همچنین]،

[مواد خوشبویی را مانند] عطرها‌ی خوشبو و مشک و عنبر.

آن عطرها را بر زیورآلات خود می‌مالد.

از اولیای خداوند این مراد و آرزو (وصال و دیدار یار) را می‌طلبم.

اسب تیزتک، مرا طبق وعده و ساعت [به منزل محبوب] رساند.

به حکم و قدرت خداوند.

خودم را به بالاترین طبقه‌ی قلعه رساندم

که دلدار در آنجا بود.

باغ وجودش همانند گل‌های یاسمن زیبا و خوشبو بود.

فرش کشمیری و زیبای سورتی را پهن می‌کند

و من با آن خرامنده‌ی خوش‌طالع....

شاعر در مصراع‌های آخر این منظومه به شیوه‌ای ماهرانه نام دلدار سیدخان (فاطمه)

را به صورت حروف ابجد آورده است.

hardō neštēṅ ba kāli o tahta
nēst mani bālāda dega šakkē
jannati hūrān lāl gošay yakkē
nām gole ēšeṅt par mobārakkē
pañj horūp aṅt nokta eš yakkē
abjade kōṭa ra bejan đakkē
hašt kamar yak borja sopahdār aṅt
noh halāl aṅt o hāna eš čār aṅt
pañč sohayla pa reštahē dār aṅt
mā ra pa ayn o didagāṅ yār aṅt

هر دو نشتین به کالی و تَهت
نیست منی بالاد دگه شکّی
جنتی حوران لال گُشی یکی
نام گُل ایش انت پر مبارکّی
پنج حروف انت و نقطه‌اش یکی
ابجد کتوت را بجن دگّی
هشت قمر یک بُرج سپهدارانت
نُه هلال انت و هانه‌اش چار انت
پنج سهیل په رِشته‌ی دارانت
مارا په عین و دیدگان یارانت

هر دو بر روی قالی و تخت نشستیم.

شکی بر این نیز نیست،

که دلدار یکی از حوری‌های بهشتی است

نام دلبر گلرخسارم به سلامتی این است

دارای پنج حرف و یک نقطه است

در قلعه‌ی ابجد روزنه‌ای پیدا کن

هشت قمر در یک بُرج قرار دارند

نُه هلال‌اند که دارای چهار خانه هستند

پنج سُهیل در یک رشته هستند
و ما از روی چشمان او را قبول داریم.

۲.۳.۳. ساختار منظومه

واحد شعر سنتی بلوچی اصطلاحاً «بند» است. بند در ظاهر و اندازه همانند مصراع است، با این تفاوت که هر بند در یک سطر قرار می‌گیرد و اشعار به صورت ستونی نگارش می‌شوند. قالب منظومه‌ی باگین بشکرد، «بلوچی سنتی» است. این قالب در فارسی وجود ندارد و خاص شعر بلوچی است. به این دلیل این قالب را «بلوچی سنتی» نامیده‌ام که شعر کهن بلوچی کلاً در همین قالب است و حتی شعر عامیانه‌ی بلوچی نیز از همین قالب بهره می‌برد و در زمان معاصر نیز همچنان پرکاربرد است و طرفدار زیاد دارد. یکی از علل پرترفدار بودن آن، آزادی در انتخاب تعداد قافیه است و از این جهت به مثنوی شبیه است. در این قالب، شاعر اختیار دارد که چه میزان قافیه در بندها بیاورد؛ برای نمونه در یک شعر نوزده بندی می‌تواند همه‌ی بندها هم‌قافیه باشند یا اینکه سه بند اول هم‌قافیه باشد و پس از آن، قافیه را عوض کند و پنج بند دیگر را هم‌قافیه کند و بندهای دیگر را به همین ترتیب، به صورت چهارتا و و هفت تا، بیشتر یا کمتر در قافیه‌های جداگانه بیاورد.

ملاابراهیم این منظومه‌ی نسبتاً بلند را در بحر «رمل موسّع: فاعلیاتن، فاعلیاتن» سروده است که در کنار آن، از بحر خفیف هم استفاده شده است. این دو بحر فقط در یک هجا که هجای پنجم مصراع است، اختلاف دارند. در بیشتر مواقع هجای کوتاه بحر خفیف را مطابق با اختیارات وزنی می‌توان به هجای بلند تبدیل کرد و در این صورت بحر خفیف، جای خود را به رمل موسّع می‌دهد. بحر رمل موسّع وزنی ویژه‌ی شعر بلوچی است و بالاترین کاربرد را در عروض بلوچی دارد؛ برای نمونه با توجه به توضیحی که دادیم، وزن این منظومه، در دو بند (مصراع) نخست آن مشخص است.

جی / سـ / مین / سر / کن | کو / کـ / ری / شـنـ / زان
- - - - | - - - - ن - - - -
فاعلیاتن فاعلیاتن

لا / لُ / یا / کو | ات / لو / لُ / وان | اذ / زان
 - - | - - ن - ن - | - -
 فاعلاتن مفاعلن فعْلُن

دو بند فقط در هجای پنجم اختلاف دارند که طبق اختیارات شاعری می‌توان با کشش هجا، کوتاه را به بلند تبدیل کرد و در این صورت، «ت» در بند دوم که کوتاه است، به هجای بلند تبدیل و وزن بند دوم با مصراع اول هماهنگ می‌شود.

در شعر کهن بلوچی، به دلیل شفاهی بودن اشعار، در بسیاری از منظومه‌ها، قافیه‌ها جابه‌جا شده یا شکل اصلی خود را از دست داده‌اند؛ اما این ویژگی در شعر ابراهیم حسن وارد نیست و همچنان که گفتیم، در منظومه‌ی مورد بحث ما کمتر دگرگونی و تحریف وارد شده است. ابراهیم به بهترین نحو توانسته است از ردیف و قافیه برای تقویت موسیقی کلام خود استفاده کند. تنوع قافیه در منظومه‌ی باگین بشکرد، موسیقی خاصی به آن بخشیده. این منظومه از عیوب قافیه عاری است؛ حتی عیب شایگان که تکرار علامت جمع است و در شعر کهن و کلاسیک بلوچی فراوان دیده می‌شود، در این منظومه به کار نرفته است؛ برای نمونه قافیه‌های «نوک سیران، هبرگیران، هیران، انبیران، گلوگیران، پیران» که در بخشی از منظومه آمده‌اند، علامت جمع «ان» حرف وصل و خروج و حرف «ر» روی است و عاری از عیب شایگان است.

۲.۴. بونصر سامانی و رودکی سمرقندی

ابوعبدالله جعفر بن محمد متخلص به رودکی (متوفی ۳۲۹)، شاعر قرن سوم و چهارم هجری است. «وی استاد شاعران و مقدم شعرای عجم خوانده‌اند، رودک از شهر یا منطقه‌ای در حوالی سمرقند بوده است و شاعر به همین مکان نسبت دارد. وی از ندیمان و مداحان امیرنصر بوده و این تقرب در حکایتی از نظامی عروضی در چهارمقاله آشکار می‌شود» (صفا، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۷۳-۳۷۵). «نصر بن احمد شاهزاده‌ی سامانی که شیفته‌ی هنر و ذوق او

گشته بود، او را به خود مقرب گردانید. هیچ شاعری، حتی عنصری که چندان در دربار محمود مقرب بود، تقرب او را نیافت» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۲۳۳).

به روایت نظامی عروضی در چهار مقاله، نصر بن احمد سامانی یکبار شهر بخارا را برای تفریح یا گذراندن تابستان به قصد هرات و بادغیس ترک کرد. شاه آنجا را سرسبز و خوش آب و هوا دید و مقام کردن در آنجا را نیکو شمرد، نه تنها تمام تابستان را در آنجا گذراند؛ بلکه اقامت خود را چهار سال طول داد و هنوز خواهان بود که در آنجا بیشتر بماند. لشکریان و همراهان وی چون از دوری خانواده و شهر خود رنج می‌بردند، از این قضیه ملول گشتند؛

«پس سران لشکر و مهتران مُلک به نزدیک استاد ابو عبدالله الرودکی رفتند و از ندیمان پادشاه هیچ کس محتشم تر و مقبول‌القول تر از او نبود، گفتند: پنج هزار دینار تو را خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی که پادشاه از اینجا حرکت کند که دل‌های ما آرزوی فرزند همی‌برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید. رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته. دانست که به نثر با او درنگیرد، روی به نظم آورد و قصیده‌ای بگفت و به وقتی که امیر صبح کرده بود درآمد و به جای خویش بنشست و چون مطربان فروداشتند، او چنگ برگرفت و در پرده‌ی عشاق این قصیده آغاز کرد (نظامی عروضی، ۱۳۳۱: ۵۳):

باد جوی مولیان آید همی	بوی یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست	خنک ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی	میرزی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی
آفرین و مدح سود آید همی	گر به گنج اندر زیان آید همی

(رودکی، ۱۳۹۹: ۳۷)

هنگامی که رودکی این قصیده را خواند، امیر نصر سامانی چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از تخت فرود آمد و بی‌درنگ بدون آنکه کفش‌های خود را بپوشد، سوار بر اسب شد

و سوی بخارا تاخت و لشکریان دو برابر آنچه که گفته بودند، یعنی ده هزار درهم به رودکی بخشیدند.

در کتاب چهارمقاله بیت نخست قصیده‌ی رودکی به این‌گونه آمده و به همین شکل شهرت یافته است:

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی

(ریاحی، ۱۳۷۴: ۳۶۵)

اما محمدمبین ریاحی، (همان: ۳۶۳-۳۷۶) این ضبط را صحیح نمی‌داند و با دلایل و اسناد گوناگونی، به جای «بوی» در مصراع نخست، «باد» را درست می‌داند و این دیدگاه در تازه‌ترین اثر پژوهشی منتشرشده درباره‌ی رودکی «سروده‌های رودکی: ۱۳۹۹» با پژوهش علی رواقی تأیید شده است. ریاحی می‌گوید:

«علاوه بر اینکه «بوی جوی» مفهوم دلنشینی ندارد، تکرار بوی در دو مصرع پیاپی ناخوشایند است و توی ذوق می‌زند. برای رفع این عیب تصرفات دیگری شده است. در دستنویس‌ها س کهن بعضی متون دیگر که این بیت را آورده‌اند، بوی جوی مولیان را در مصرع اول به صورت «بانگ جوی مولیان» درآورده‌اند یا در مصراع دوم «بوی یار» را «یاد یار» گردانیده‌اند و استاد فروزانفر در سخن و سخنوران آن را به این صورت چاپ کرده: «یاد یار مهربان آید همی»، سعید نفیسی هم در احوال و اشعار رودکی همین را آورده است» (ریاحی، ۱۳۷۴: ۳۶۵).

۲.۵. سنجش داستان و منظومه‌ی باگین بشکرد با داستان بونصر سامانی و قصیده‌ی رودکی

قصیده‌ی بوی جوی مولیان رودکی کوتاه و هفت بیت است؛ به همین دلیل از نظر مضمون، مطالب متنوعی ندارد و از این نظر با شعر نسبتاً بلند باگین بشکرد قابل مقایسه نیست. آنچه در این پژوهش مهم است، شباهت دو واقعه در تأثیر شعر و برانگیختن مخاطبان برای رفتن به جایی است که مورد نظر بوده است؛ البته دو منظومه در ساختار قابل سنجش هستند و همانندی‌هایی دارند.

۲.۵.۱. جایگاه دو شاعر

رودکی پدر شعر فارسی و ابراهیم از بزرگ‌ترین شاعران کلاسیک بلوچی است و هر دو از شاعران بزرگ زمان خود بوده‌اند.

۲.۵.۲. رابطه‌ی دو امیر با شعر

«درگاه نصرین‌احمد، امیر سامانی، روزبازار شعر و ادب بود. فرمانروای جوان به شعر و موسیقی نیز مانند رزم و جهان‌داری علاقه داشت. داستان‌های بسیار که از دادگری و دانش‌پروری وی در تاریخ‌ها آورده‌اند، این دعوی را تأیید می‌کند. رودکی به این امیر جوان پیوسته بود، در درگاه او قبول و نفوذی داشت» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۳). سردار سیدخان نیز همچنان‌که در معرفی وی گفتیم، امیری سخاوتمند و اهل شعر و ادب بوده و ابراهیم راسکی در دربار او جایگاه بلندی داشته است (رک. برقی، ۱۳۳۶: ۴۵).

۲.۵.۳. استفاده از شعر برای ترغیب امیران به بازگشت

هم رودکی و هم ابراهیم با ابزار مؤثر شعر سبب شدند امیری را به جایی که مشتاق او بودند، بکشانند. رودکی، امیر نصر سامانی را به بخارا و ابراهیم، سیدخان را به بشاگرد کشاند.

۲.۵.۴. سرودن شعر به خواست دیگران

هر دو شاعر اشعار خود را به ترغیب دیگران برای جلب خاطر امیران برای رفتن به شهری یا رسیدن به دلداری سرودند. لشکریان و مهتران مُلک امیرنصر از اینکه مدتی طولانی دور از دیار به سر می‌بردند، از رودکی کمک خواستند تا با جذابیت شعر خود کاری بکنند تا از جایی که بودند به بخارا بروند و فاطمه نیز از ابراهیم راسکی خواست تا کاری بکند و خان را به بشاگرد بکشاند که البته ابراهیم که از ندیمان خان بود، شعر را برای ترغیب او برای رفتن به شهر فاطمه مناسب دید.

۲.۵.۵. خواندن اشعار با موسیقی در مجالس امیران

شعر رودکی و ابراهیم راسکی در مجالس امیران به صورت آواز به گوش امیران رسید، با این تفاوت که رودکی خود خنیاگر بود و آوازی خوش داشت «و از فحوای افسانه [ماجرای او با نصرین‌احمد] برمی‌آید که وی آوازی موهوبی داشت و مقام او در موسیقی

نیز کمتر از شاعریش نبود» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۳۳). ابراهیم شعرش را به خنیاگر دیگری داد تا با صدای گیرایش تأثیر آن دوچندان شود.

۲. ۵. ۶. دریافت پاداش‌های گران‌بها

سراینده‌ی هر دو شعر هدیه‌های گران‌بهایی دریافت کردند. «نصر بن‌احمد، امیر بخارا، شیفته‌ی ذوق و هنر قریحه‌ی رودکی شد و از بس به او صلّه داد، توانگرش کرد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۳) و درضمن لشکریان دو برابر آنچه گفته بودند، یعنی ده‌هزار درهم به رودکی بخشیدند. ابراهیم راسکی نیز در پاداش سرودن شعر خود که فاطمه بشاگردی را به همسرش رساند، از جانب او و همسرش به پاداش‌های گران‌بهایی دست یافت که پیش از این ذکر شد.

۲. ۵. ۷. عکس‌العمل امیران درقبال شنیدن اشعار

هر دو امیر به محض شنیدن شعر، شتابان به سوی مکان موردنظر حرکت کردند. «امیر [نصر بن‌احمد] که از این خاطرات متأثر گشته بود، در دم با لباس شب و کفش راحتی بر اسب نشست و تا بخارا فقط در یک منزل توقف کرد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۳۳) سیدخان نیز به محض شنیدن شعر و آواز باگین بشکرد، بدون درنگ پای بر رکاب اسب گذاشت و به سمت بشاگرد حرکت کرد.

۲. ۵. ۸. قالب دو منظومه

شعر رودکی قصیده است و شعر ابراهیم اگرچه در چینش قوافی قصیده نیست؛ اما ساختار آن از لحاظ استواری و فخامت همانند قصیده‌های فخیم فارسی است. آنچه از قصیده‌ی جوی مولیان رودکی در دست است، هفت تا نه بیت است؛ اما شعر باگین بشکرد ابراهیم راسکی را اگر برمبنای بیت بسنجیم، حدود هفتاد بیت است.

۲. ۵. ۹. خطاب شاعران به باد در نخستین مصراع

در مصراع نخست هر دو شعر، «باد» را به‌عنوان قاصد خطاب کرده‌اند. رودکی باد را به‌عنوان قاصدی در نظر دارد که بوی یار مهربان را می‌رساند. «باد جوی مولیان آید همی / بوی یار مهربان آید همی». ابراهیم راسکی نیز با خطاب قرار دادن نسیم، از آن می‌خواهد

بوزد و ابرها را بیاورد تا ببارند و هوا را خنک و معطر کنند و سلام و پیغام خان را به دلدار او برسانند. «جی سمین سرکن کوکری شَنزان / لال و یاکوت و لولوان دَرَنزان /... میزین سیمانان منور کَن / ششدرین بادگیره معطر کَن / شرسرین گلبوء سلام سر کَن ...» (هان ای باد نسیم، ابرها را برسان تا ببارند و / قطره‌های خود را مانند لعل و یاقوت و مروارید نثار کنند / از میان کوه‌های بلند و سرکشیده بگذر و / خود را به بشاگرد آباد و سرسبز برسان / با باراندن آن‌ها، دشت‌های سرسبز بشوی و / با قطره‌های خود کاخ ششدر دلدار را معطر کن / درودهای ما را به زیباروی گل‌اندام برسان....)

۲. ۵. ۱۰. وزن دو منظومه

وزن هر دو شعر در بحر رمل است. رودکی جوی مولیان را در بحر رمل مسدس محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) و ابراهیم راسکی نیز منظومه‌ی باگین بشکرد را در بحر رمل موسع مسدس (فاعلیاتن فاعلیاتن) سروده است.

۳. نتیجه‌گیری

منظومه‌ی بلوچی باگین بشکرد، از مهم‌ترین آثار منظوم ادبیات بلوچی مربوط به قرن سیزدهم هجری قمری است. ابراهیم راسکی این منظومه را به قصد برانگیختن سیدخان نارویی برای رفتن نزد همسر محبوبش که مدت‌ها از او دور بود، سرود. داستان سیدخان و همسرش و منظومه‌ی باگین بشکرد از جهات گوناگون شبیه حکایت برانگیختن امیرنصر سامانی به وسیله‌ی رودکی برای بازگشت به بخارا است. با تکیه بر روش‌های ادبیات تطبیقی می‌توان ارتباط میان این دو ماجرا و دو منظومه را دریافت. از آنجاکه بین حکایت امیرنصر سامانی و سروده‌ی رودکی با ماجرای سیدخان و فاطمه و منظومه‌ی باگین بشکرد، حدود هزار سال فاصله است و هر دو وقایعی تاریخی هستند که به نظم درآمده‌اند، بعید به نظر می‌رسد منظومه‌ی بلوچی از قصیده‌ی رودکی تأثیر گرفته باشد و به احتمال زیاد توارد است. ابراهیم راسکی و رودکی هر دو از شاعران بزرگ زمانه‌ی خود بوده‌اند و هر دو در دربار امیران تقرب داشته و از آن‌ها صله و پاداش می‌گرفته‌اند. هر دو با شعر سحرانگیز

خود سبب شدند تا امیرانی را از میان مجلس بزم، بدون درنگ به جایی گسیل کنند. منظومه‌ی باگین بشکرد از قصیده‌ی جوی مولیان مفصل‌تر است و توصیفات شاعرانه‌ی بیشتری دارد. هر دو شعر در بحر رمل هستند و در برخی از توصیفات تشابهاتی دارند؛ مانند خطاب قرار دادن «باد» در مصراع نخست، توصیف شهر مقصد و مسیر راه و اسبی که امیر بر آن سوار است.

یادداشت‌ها

۱. متن منظومه‌ی بلوچی باگین بشکرد را آقای «طارق پسند» از نوادگان سراینده‌ی آن، در اختیار این جانب نهاده و اشعار بلوچی منقول در مقاله، برگرفته از این منظومه است.
۲. زیورهای طلایی روی بینی و همچنین بینی کشیده و باریک و بلند دلدار را به تاج هدهد مانند کرده است.
۳. «طناب‌تار» نوع یا مدلی از ساخت انگشتر بوده است.
۴. نوعی واحد وزن بوده است.

منابع

- اخیانی جمیله. (۱۳۸۸). *بزم‌آرایی در منظومه‌های داستانی تا پایان قرن ششم*. تهران: سخن.
- ایمانیان، حسین. (۱۳۹۶). «دو چکامه‌ای که دو امیر را به وطن بازآورد». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۱، صص ۴۴-۶۳.
- برقعی، محمد. (۱۳۳۶). *سازمان حکومت محلی بنت*. تهران: مازیار.
- تفضلی، احمد. (۱۳۶۷). «باربد یا پهلبد». *نامواره‌ی دکتر محمود افشار*. به‌کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار.
- جوانشیر، کریم. (۱۳۷۸). *رستنی‌های منطقه‌ی بشاگرد*. تهران: دانشگاه تهران.
- حافظ شیرازی. (۱۳۷۱). *دیوان غزلیات شمس‌الدین خواجه حافظ شیرازی*. به‌کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.

۱۵۰ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۱۴، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۴۰۱ (پیاپی ۵۳)

- دهقانیان، جواد؛ ملاحی، عایشه. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی». *ادبیات تطبیقی*، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۸، صص ۸۹-۱۱۷.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۶). «شیوه‌های اجرایی اشعار محلی در ایران». *شعرپژوهی*، سال ۹، شماره‌ی ۳، صص ۶۹-۹۲.
- رودکی سمرقندی. (۱۳۹۹). *سروده‌های رودکی*. به‌کوشش و پژوهش علی رواقی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ریاحی، محمدامین. (۱۳۷۴). *گلگشت در شعر و اندیشه‌ی حافظ*. تهران: علمی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). *با کاروان حله*. تهران: علمی.
- _____ (۱۳۸۳). *دفتر ایام*. تهران: علمی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). *انواع ادبی*. تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۰). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۱، تهران: فردوس.
- محمدبن منور. (۱۳۷۶). *اسرارالتوحید*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۹). «درباره‌ی شعر و موسیقی». *هنر دینی*، شماره‌ی ۶، صص ۱۵-۴۶.
- میرصادقی، میمنت. (۱۳۸۵). *واژه‌نامه‌ی هنر شاعری*. تهران: کتاب مهناز.
- نظامی عروضی. (۱۳۳۱). *چهارمقاله*. به‌کوشش محمد معین، تهران: کتابفروشی زوار.
- نظری‌منظم، هادی. (۱۳۸۹). «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش». *ادبیات تطبیقی*، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۲، صص ۲۲۱-۲۳۷.